

## اسکور برای پرفورمنس آبیدر

نوشته: ناصح کامگاری

اینجا دری بسته است. این در می‌تواند مثل اغلب درها، چوبی یا فلزی نباشد. جنس این در از چیست؟ می‌تواند از سنگ و بتون و یا فقط از یک قطعه یخ تشکیل شده باشد. می‌تواند از پلاستیک ساخته شده باشد، یا یک اسفنج، که بتوان آن را خم کرد یا با دست فشرد. می‌تواند مثل در ساختمان‌های عمومی از جنس شیشه باشد و پشتش را دید.

اما این در تا باز نشود پشتش دیده نمی‌شود. شاید اگر باز شود بتوان وارد مکان دیگری شد. مثلاً اتاق دیگری، یک اتاق دلچسب و دنج برای لمیدن و استراحت و شنیدن یک موسیقی آرامبخش و نوشیدن یک دمنوش... یا شاید به مکانی مخوف باز شود. به یک سلول تاریک در زندان انفرادی! جایی که نه نغمه موسیقی، بلکه صدای ضربه‌های شلاق از سلول‌های دیگر به گوش می‌رسد و تو چشم‌پند داری و فقط صدا می‌شنوی، صدای فریاد کسانی که شکنجه می‌شوند. احساس اضطراب می‌کنی. چون به زودی نوبت شکنجه به سلول تو در این سیاهچال قرون وسطایی خواهد رسید و تو می‌فهمی که در قرن بیستویکم هنوز در نقاطی از جهان قرون وسطی حاکم است! اگر گوش تیز کنی شاید از پشت دیوارهای ضخیم سلول صدای سرودخوانی زندانیانی که در آستانه اعدام هستند را هم بشنوی. پس اگر در باز شود به سپیده‌دم روزی باشد که کسانی را به جوخه اعدام می‌سپارند، یا به دار می‌کشند و آنان دیگر طلوع خورشید آن روز و هیچ روز دیگری را نخواهند دید. آن‌ها چه سرودی می‌خوانند؟

این در می‌تواند فاصله بین بودن و نبودن باشد، بین هستی و نیستی. بین تولد و مرگ. یک سوی در می‌تواند درون زهدان مادر باشد و سوی دیگرش، جهان ناشناخته‌ای که پا در آن می‌گذاریم. درون شکم مادر چگونه هستیم؟ شاید اگر این در باز شود به یک دالان بزرگ برسد و سپس به یک سرسرای باشکوه و نورانی، که عده‌ای در آنجا می‌رقصند. در سالنی پر از چلچراغ و آویزهای رنگی، با گلدان‌هایی در اطراف و تابلوهای بزرگ نقاشی بر دیوارها و پرده‌های مخملی پرچین و خوش نقش، آن‌ها چگونه می‌رقصند؟

اصلاً شاید این در به مکانی در یک فضای معماری راه نبرد، بلکه آن طرفش، قلعه کوه بلندی باشد، کوهی مرتفع که عده‌ای کوهنورد پس از ساعت‌ها صعود، دارند به قلعه‌اش می‌رسند. وقتی رسیدند، با هیجان پرچم فتح قلعه را نوک کوه نصب می‌کنند. حالا دارند با خوشحالی خستگی در می‌کنند و دشت‌ها و دره‌های عمیق دوردست را تماشا می‌کنند. اکسیژن هوا رقیق است. آن‌ها چگونه نفس می‌کشند؟

شاید این در اگر باز شود به ساحل دریایی آرام در اوایل تابستان باز شود. جایی که عده زیادی از مردم با مایوه‌های رنگارنگ روی ماسه‌ها لمیده‌اند و آفتاب می‌گیرند. آن‌ها چگونه لمیده‌اند؟

شاید این در رو به ساحل است و پشتش یک رستوران بزرگ قرار دارد. رستورانی که غذاهای لذیذ و نوشیدنی‌های گوارا برای مهمانان آماده کرده است. مهمانانی که اکنون در ساحل با شادمانی تفریح و در دریا شنا می‌کنند، مثلاً ساحلی است در دریای مدیترانه، که آفتابی مطبوع و دلچسب دارد و در افق آن خبری از قایق مملو از پناهجویان نیست.

درون رستوران ساحلی، کسانی در حال خوردن و نوشیدن هستند و نگران گرسنگی نیستند. نه گرسنگی خودشان و نه گرسنگی کسانی که در گوشه‌ای از جهان، از دسترسی به غذای کافی و آب سالم و بهداشتی محرومند.

شاید این در به صندوق ذخیره یک بانک بزرگ باز شود! به درون یک گاوصندوق پر از پول و جواهرات، مثلاً در سوئیس یا منهاتان! پس بهتر است این در بسته بماند تا پول و اندوخته سپرده‌گذاران ثروتمند به خطر نیفتد. چون اگر باز شود آژیرها به صدا درمی‌آیند و ماشین‌های پلیس از راه می‌رسند و نیروهای ویژه امنیتی با اسلحه‌ها و مسلسل‌های اتوماتیک محوطه را محاصره می‌کنند و ممکن است گاز اشک‌آور شلیک کنند. سوزش چشم و تنفس در میان گاز اشک آور چگونه است؟ ممکن است پلیس‌ها هجوم بیاورند و به هر کسی مشکوک شوند دستبندش بزنند و با خود ببرند. لاید پس از پایان عملیات، بخواهند از بسته ماندن این در مطمئن شوند و برای احتیاط قفل بودنش را امتحان کنند. اما آیا این در بسته می‌تواند مانع سرقت و دزدی باشد؟ دزدی که قصد سرقت چیزی دارد که متعلق به او نیست و مالکیت آن به کس دیگری تعلق دارد.

پس این در از مالکیت محافظت می‌کند. مالکیتی که شخصی از آن برخوردار است و شخص دیگری از آن محروم است. پس آیا کسی که مالکیت دارد این در را ساخته که از ملک و دارایی خود محافظت کند؟ یعنی اوست که روی در قفل گذاشته و کلیدی برای آن ساخته است؟ در این صورت، آیا قفل نماد مالکیت است؟ در صاحب دارد؟ آیا صاحبش پشت در قرار دارد؟ اصلاً کدام طرف در، پشت آن محسوب می‌شود؟ مالک این در کدام سوی آن است؟ آیا افراد هر دو طرف در مالکیت آن شریکند؟ آیا می‌توانند سهم متناسب از مالکیتش داشته باشند؟ اگر چنین باشد منافع مشترک هم خواهند داشت و دیگر اختلاف و نزاعی نیست و خطری کسی را تهدید نمی‌کند. در این صورت، وجود این در بین کسانی که خطری برای یکدیگر نیستند چه ضرورتی دارد؟!

اصلاً این در می‌تواند به مکانی باز شود که در آن بتوان با شخص دیگری ملاقات کرد؟ مثلاً یک دوست، یک آشنا، یک عشق قدیمی، یک خویشاوند، یا یکی از اعضای خانواده، پدر یا مادر؟ اما این در بسته است و گویا قرار نیست باز شود. این در لولا دارد اما انگار لولا زنگ زده است و هرگز حول محورش نمی‌چرخد. در گشوده نمی‌شود و مانع ارتباط نزدیک با اشخاص آن سوی خود است. تنها امکان ارتباط سوراخ چشمی روی در است، که امکان می‌دهد یک نفر افراد مقابل را ببیند. بدون این که آن‌ها او را ببینند. اما برای یک ارتباط سالم، آدم‌ها نیاز دارند رو در رو همدیگر را ببینند. ارتباط یکطرفه مانند ارتباط اکثر سیاستمداران با مردم است. مردم سیاستمداران را در صفحات تلویزیون یا از دور در مراسم رژه روز ملی می‌بینند، اما سیاستمداران فقط افراد دستچین شده را می‌بینند و اکثر مردم را از نزدیک نمی‌بینند و گفتگویی با آنان ندارند. به همین دلیل خواسته‌های مردم را نمی‌شناسند.

کسی که پشت این در است می‌تواند مانند یک سیاستمدار مستبد اعتنایی به مردم در آن سوی در نداشته باشد. او می‌تواند با جاه‌طلبی خود را نخبه و والاتر و داناتر از همه مردم فرض کند. او می‌تواند خود را برگزیده اکثریت مردم بداند، حتی اگر اکثریت مردم در روز رأی‌گیری در انتخابات شرکت نکرده باشند! آیا مردم حق دارند از او عصبانی و خشمگین شوند و اعتراض کنند؟ مردم نمی‌توانند به این در بسته ضربه بزنند؟ تا متوجه شوند که سیاستمدار مستبد هرگز در را به روی آنان نمی‌گشاید و به حرفشان توجه نمی‌کند؟ پس آیا طبیعی نیست که مردم هجوم بیاورند و بخواهند در را بشکنند و خواسته‌های برحق خود را به فرد مستبدی که پشت در مخفی شده بقبولانند؟ یا او را از منصب قدرت به زیر بکشند؟ شاید آن‌ها نمی‌خواهند به کسی اجازه دهند که پشت این در بسته برای آنان و سرنوشتشان تصمیم بگیرد.

اما این در متحرک است و می‌توان آن را همچون صلیبی بر دوش کشید و به نقاط مختلف برد و روی روی مردم نهاد، تا آن‌ها ببینند که این در مانعی برای مشاهده است، یک مرز است! مرزی میان آدم‌ها، مانند مرزهای سیاسی، که آدم‌ها حتی اگر همسایه و خویشاوند یکدیگر باشند، اجازه گذر از آن مرز را ندارند.

آیا این در بسته نمی‌تواند بسیار بزرگتر از ابعاد فیزیکی آن باشد؟ مانند یک مانع ذهنی. مانعی که میان امروز و فردا قرار می‌گیرد. مانعی میان پارسال با امسال، میان امسال با سال آینده. میان پاییز و زمستان امسال با بهار و تابستان آینده. مانعی میان کودکی و نوجوانی با بزرگسالی و میانسالی. مانعی میان ارتباط گرفتن جوانان با کهنسالان. آیا کسی که این مانع ذهنی را ساخته و باور کرده است، از خود نمی‌پرسد: این در بسته چرا به وجود آمده است؟

آیا این در قرار است از کسی یا چیزی محافظت کند؟ چه چیزی یا چه کسی در معرض خطر است که این در محافظتش می‌کند؟ خطر از سوی چه چیزی یا چه کسی است؟ آیا خطر از سوی یک جانور وحشی و درنده است؟ یک دایناسور گوشتخوار؟ یک دراکولای تخیلی؟ یا یک نیروی بیرحم طبیعی، مانند سیل و آتشفشان و زلزله؟

آیا خطر از سوی موجودی به نام بشر نیست؟ همان بشری که از هر جانوری درنده‌تر، از هر دایناسوری وحشتناک‌تر، از هر دراکولایی خونخوارتر و از هر نیروی آشوبگر طبیعی بیرحم‌تر است.

کاش این در نباشد. دری که یک مانع است، مانعی که غیرضروری است، مانند مرز میان کشورها، که غیرضروری است. آیا بدون وجود مرزها و مانع‌ها نمی‌توان ارتباط انسانی بهتر داشت؟ نمی‌شود آسوده‌تر زندگی کرد؟ و دیگر نیازی به ارتش‌ها و جنگ‌ها نباشد و کشت و کشتار و تجاوز و غارت کشورها؟ آیا این مصیبت‌ها نمی‌تواند فقط به صفحات داستان‌های تاریخی تعلق داشته باشد؟

نصیح کامگاری

Here, a door is shut. This door doesn't need to be wooden or made of steel like other doors. Then what is this door made of? It can be made of stone or concrete or even from a single block of ice. It can be made of plastic, or a sponge that can be bent or compressed by hand. It can be made of glass and see-through, like the entrance to public buildings.

But until this door opens one can't see what's behind. Perhaps if it opens one can enter another space, like another room for example, a cozy place where one can lounge and rest and listen to calming music and sip herbal tea... Or perhaps it'll open to a horrifying space, to a dark cell in solitary confinement! Where not music, no! but the sound of lashes are heard from other cells and you're blindfolded and can only hear the screams of the tortured. You are anxious, since you're in line for torture and soon the torturer will arrive at your cell in this medieval dungeon and you'll realize that in the 21<sup>st</sup> century, in certain places of the world it is still the medieval times! If you listen carefully perhaps you can hear death-row prisoners singing through the thick walls of your cell. Then, even if the door opens onto the morning breeze it would still be the day they entrust the prisoners to the fire-squad, or lead them to the gallows and they will never see the rising sun of that day or any other day for that matter. What songs are they singing?

This door can be the difference between Being and Non-Being, between Existence and Non-Existence. Between birth and death. One side of the door can be the mother's womb and the other: the uncharted world we step into. What is our form inside the mother's womb?

Perhaps if this door opens it'll lead to a large corridor and then open into a majestic and brilliant hall, where a group are dancing. In the hall ornate with crystal chandeliers and colorful ornaments, large vases lining the sides, grand framed paintings and ornate velvet curtains billowing. How are they dancing?

Y'know maybe this door won't even lead to a building; maybe the other side is a towering mountain, a tall mountain where a group of climbers have scaled and reached its very summit after hours of effort. When they get there, they enthusiastically plant the flag. They are now resting with joy and gazing at the plains and steep valleys from afar. The air is too thin. How are they breathing?

Perhaps if this door opens it'll lead to the beach of a placid sea in the advent of summer, where many people have gathered with multicolored swimwear to lay upon the sands and sunbathe. How have they laid down?

Perhaps this door faces the beach and behind, there is a large restaurant, one that has prepared delicious food and thirst-quenching beverages for its guests; guests who now swim in the sea and joyously take delight. For example it's a beach on the Mediterranean sea whose sunlight is lovely and pleasant and its horizon shows no signs of rafts overflowing with refugees.

Inside the coastal restaurant, there are many engaged in eating and drinking and they are not worried about hunger, neither their own nor the hunger of others who are deprived of enough food and clean water in the corners of the world.

Perhaps this door will open to the charity donation vaults of a massive bank! inside a vault filled with money and jewelry, like for example in Switzerland or Manhattan! Then its better if this door remains closed so the money and investments of wealthy shareholders aren't compromised. Since if it is opened the alarms will sound and cop cars will arrive. SWAT teams with weaponry and automatic rifles will surround the area and it's even possible that they'll fire tear gas. What is the experience of eyes and pulmonary tracts burning from tear gas? Its possible for the police to invade and handcuff whomever they consider suspicious enough to be taken away. Maybe after the end of the operation, they'd like to remain assured that the door will stay closed and perhaps they'll cautiously try and check if it is indeed still locked. But can this locked door prevent theft and robbery? The thieves who are dead set on stealing something that does not belong to them and is indeed the property of someone else.

Well then this door is safe-keeping property. Property that someone owns and others are deprived of. But then has the person who owns this property built this door to safeguard their own property and wealth? meaning, is it indeed them who has locked the door and has manufactured its key? In this case, is the lock the sign of property ownership? does the door have an owner? is



the owner behind the door? Indeed which side of the door is considered its hinter side? On which side does the owner of the door reside? Actually are people on either side of the door equal co-owners of the door? If so they will have common interests for sure and there won't be any complication or disagreement to threaten anyone. In that case, what's the point of a door existing between co-conspirators at all?!

Actually can this door open to a space where one can meet someone else? like a friend perhaps, or an acquaintance, a long lost love, a compatriot, or a member of the family like mother or father? But the door is closed and it doesn't seem it'll ever open. This door is hinged but the hinge appears rusty, hindering its movement. The door no longer opens and it inhibits close interactions with all those beyond the threshold. Communication is only possible through the peep hole which allows one to see those on the other side, without letting anyone perceive them. However, any healthy communication necessitates people to be face to face. This one-way communication is like the relationship between most politicians and the people. People watch politicians on the TV screen or from afar on the day of the military march on nationalist holidays; yet politicians only meet a selected few and most people remain out of sight and out of earshot; so politicians always remain unaware of the general population's demands.

The one behind the door can be like a tyrannical politician who has no regard for people on the other side of the door. They can ignorantly consider themselves among the elite, higher up and more knowledgeable than the entire population. They can consider themselves chosen by the majority of the population, even if the majority of people have refrained from participating in the elections! Are people then justified in their rage and protest? Are people not allowed to attack this closed door? to perhaps realize that the tyrannical politician will never open the door towards them to listen to their demands? Then isn't it natural if these people lunge forth to break this door down and convince their justified demands to the tyrant who hides behind? or even to usurp them from their rank? Perhaps they don't want to allow anyone behind this closed door to make any decisions for them or their destinies.

But this door is moveable, and it can be shouldered like a cross, carried to different places and planted in front of people so they can see that this door is an obstacle for vision: a border! A border between people, like national borders, where even families and compatriots are not allowed to cross to see one another.

Well can't this closed door then be much greater than its physical stature? like a mental block. A border that remains between today and tomorrow. A border between last year and this year, between this year and the year after, between autumn and winter this year and the spring and summer that follow. A border between childhood/adolescence and adulthood/middle age. A hindrance in communication between young adults and elders. Will the one who has implemented this door and believed in it ever ask: Why has this closed door been created?

Is this door supposed to protect someone or something? Who, or what is in danger that this door is protecting? From whom or what is this danger coming from? Is it perhaps from a beastly predator? a carnivorous dinosaur? an imagined Dracula? or a ruthless natural force like the floods, volcanoes or even earthquakes?

Isn't the danger perhaps from a creature named the Human? the same human more predatory than any beast, more gruesome than any dinosaur, more bloodthirsty than any Dracula and more chaotic and destructive than any natural force.

I wish this door wasn't here. A door which is a hindrance, a hindrance that is arbitrary, like borders between nations. Is it possible to have more humanitarian interpersonal relationships without borders and obstacles? Is it possible to live more comfortably? and to no longer need armies and wars and death and destruction and rape and pillaging of nations? Can such tragedies be exclusive to the pages of history books perhaps?

Translation by Khashayar "Kess" Mohammadi



**10 ARTISTS  
10 SCORE WRITERS**

*Score – an old term for  
'twenty' of something*

**MAY 12 to 20, 2023**

James Knott  
Francisco-Fernando Granados

Tanya Mars  
Myriam Laplante

Keith Cole  
David Roche

Laura Paolini  
Tomasz Szrama

Paul Couillard  
Elvira Santamaría-Torres

Holly Timpener  
Enok Ripley

Mikiki  
Jan Peacock

SA Smythe  
Autumn Knight

Rita Camacho Lomeli  
Alejandro Tamayo

Abedar Kamgari  
Naseh Kamgari

**ABEDAR KAMGARI**

Abedar Kamgari is an artist, curator, and arts worker based in Hamilton and Toronto. In her practice, Abedar considers contexts and conditions of displacement and diaspora using site-responsive, performative, and relational approaches. Her current projects explore body memory, border spaces, complicated inheritances, and the idea of distance, inspired by a play written by her father and garments passed down from her grandmothers. Abedar holds a BFA (2016) and an MFA (2022) in interdisciplinary studio and has performed, screened, and exhibited her work in a range of institutional settings across Ontario.

**NASEH KAMGARI**

Naseh Kamgari is a writer, director, educator, and set designer. He studied set design for performing arts and holds a master's degree in Dramatic Literature from the University of Tehran (2000). His books include *Three Plays on One Set* (2022), *Three Animal Plays* (2021), *The Ceiling of this Home is Low* (51 short stories, 2018), *A Song at the End of a Dark Alley* (six plays, 2017), *The Boar* (a story, 2000), and *The 366th Day of the Leap Year* (four plays, 2001), all published in Farsi. Forthcoming books *Eastern Night* (two plays) and *In the Absence of Farhad* (three plays) will be published in 2023. He lives and works in Tehran, Iran.

F	a
d	O

**A SCORE OF SCORES**

performanceart.ca